زانو بغل گرفت ؛ که بابا بیاورد

یک سر شبیه حضرت یحیا بیاورد

یک دسته گل ،بنفشه برایش خریده بود

چیزی نداشت غیر همین تا بیاورد

خود را کشید و دست به دیوار سعی کرد

خود را شبیه حضرت زهرا(س) بیاورد

**می گفت : با روپوش طبق آمده پدر**

**تا معجری برای سر ما بیاورد**

دستش عصا نداشت بجز دست عمه اش

دستش عصا گرفت موسا بیاورد

**خیلی نگاه کرد؛ نشد که به ذهن خویش**

**تصویر سالم سر او را بیاورد**

می خواست تا قنوت بگیرد برای سر

اما نشد که دست به بالا بیاورد

از روی دست عمه خودش را زمین زد و

مجنون عشق گشت که لیلا بیاورد

عمه چگونه چشم کبود و سیاه من

چشمان یار را به تماشا بیاورد

 **رحمان نوازنی**

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

به جرم اینکه ندارم پدر زدند مرا

شبیه مادر در پشت در زدند مرا

خبر نداشتم اینها چقدر نامردن

خبر نداشتم و بی خبر زدند مرا

خدا کند که عمویم ندیده باشد

چون پدر درست همین دور بر زدند مرا

درست وقت غذا تازیانه می آمد

نه ظهر و شام که حتی سحر زدند مرا

پدر من از سر حرفم نیامدم پایین

پدر پدر گفتم هر قدر زدند مرا

بابا زدند مادرتان را چهل نفریک بار

ولی چهل منزل صد نفر مرا زدند

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

**(شعر بصورت کامل)**

عمّه در چشم تو پیداست وَ من

خواب در چشم تو زیباست وَ من

در میان همه چون مادر تو

خواهرت امّ ابیهاست وَ من

اشبه النّاس به زهرای بتول

عمّه ام زینب کبراست وَ من

لب من خشک چو صحراست وَ تو

تشنه ی کام تو دریاست وَ من

دیدم آن شب که ز ره جا ماندم

مادرم فاطمه تنهاست وَ من

خواب رفتم به روی دامن او

خواب دیدم سر باباست وَ من

وقتی از خواب پردیم دیدم

سیلی و دشمن و صحراست وَ من

بعد از آن شب همه جا تاریک است

شب و روزم شب یلداست وَ من

چون عمو روی پر از خون دارم

ماه پر خون تو سقّاست وَ من

چشم خود باز نگه دار پدر

عمّه در چشم تو پیداست وَ من

به تنم بال و پری بود که نیست

به تنت برگ و بری بود که نیست

هر که پرسید کجایی گفتم

در کنارم پدری بود که نیست

تو سفر رفتی و دل منتظرت

بی قرار خبری بود که نیست

گرم لالایی خواب است رباب

روی دستش پسری بود که نیست

دست مهرت به سرم نیست که بود

شانه ی موی سری بود که نیست

سر زدی سر زده با سر امّا

با سرت همسفری بود که نیست

آن قدر ناله زدم در آهم

ناله ی مختصری بود که نیست

بعد سیلی همه جا تاریک است

بعد شب ها سحری بود که نیست

رفتی و روی سرم - روم سیاه -

چادر شعله وری بود که نیست

خیزران کار مرا مشکل کرد

کاش از لب اثری بود که نیست

تشنگی شعله شد و چشم ترش را سوزاند

هق هق بی رمقش دور و برش را سوزاند

دست در دست پدر دختر همسایه رسید

ریخت نانی به زمین و جگرش را سوزاند

دخترک زیر پر چادر عمه می رفت

آتشی از لب بامی سپرش را سوزاند

سنگی از بین دو نی رد شد و بر رویش خورد

پس از آن ترکه ی چوبی اثرش را سوزاند

پنجه ی پیر زنی گیسوی او را وا کرد

شاخه ی سوخته ای نخل پرش را سوزاند

دست در حلقه ی زنجیر به دادش نرسید

هیزم شعله ور افتاد و سرش را سوزاند

این چه شهری است که لبخند مسلمانانش

جگر دخترک رهگذرش را سوزاند

**این چه شهری است که بازار یهودی یانش**

**گیسوی بافته ی تا کمرش را سوزاند**

گل سرخی به روی پیرهنش چسبیده

خار صحرا به تمام بدنش چسبیده

زخم رگ های پدر بند نیامد حالا

چندتا لکه روی پیرهنش چسبیده

تشنگی زخم لبش را چقدر وا کرده

بس که خشک است زبان بر دهنش چسبیده

شانه هم بر گره ی موی سرش می گرید

که به هم گیسویش از سوختنش چسبیده

دید انگشتر باباش که با قاتل بود

لخته خونی به عقیق یمنش چسبیده

زجر آرام بکش حلقه ی زنجیرت را

جرم زنجیر تو بر زخم تنش چسبیده

عمه اش با زن غساله به گریه می گفت

تار موی پدرش بر کفنش چسبیده

زجر وقتی که سر حلقه ی زنجیر کشید

بند آمد نفسش باز تنش تیر کشید

**حسن لطفی**

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

**تمومِ عالم میدونن که دخترا بابائی یَن**

**بابا نیاد نمی خوابن ، منتظر لالائی یَن**

**سه ساله دختر کی دیده موهاش همه سفید باشه ؟**

**سه ساله دختر کی دیده دلش بخواد شهید بشه ؟**

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...